

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مرحوم نائینی مطرح فرموده اند که یک مقدار می شود گفت جنبه ی اصولی داشت، تبدل استحباب به وجوب یا تبدل یک وجوب به وجوب دیگر است. ایشان این بحث را مطرح کردند و ما از خارج معترض شدیم. عبارت ایشان را یک بار خواندیم، چون دیگر می خواهیم امروز عبارت را کامل بخوانیم، ان شاء الله تعالی یک بار دیگر عبارت خوانده می شود و محل اشکال به ایشان را عرض کردم. یک دفعه اشکال بر کل طرح مسئله است و یک دفعه بر موارد جزئی که در کلام بوده است.

ایشان فرموده اند و اما این که چطور می شود وضو فی نفسه استحباب داشته باشد، بعد از وقت وجوب پیدا کند، قبل از وقت استحباب، تبدلش تبدل وجوب. «فنقول ضابط التبدل هو أن يتعلق الوجوب بعین ما تعلق به الاستحباب». این ضابطه ی وجوب این است، معیار کلی اش. این معیاری که ایشان فرموده اند درست است، اما تطبیق خارجی اش باید درست بشود. خب خیلی خوب، اگر تعلق الاستحباب به یک شیء و تعلق الوجوب به همان، بعینه همان، این تبدل می شود. اما این مثالش کجاست؟ بحث سر این قسمت تطبیق خارجی است.

کما لو نذر، خب مثال می زنند. یکی مثال اول ما که وضو بود که آن امرش درست نبود. کما لو نذر صلاة اللیل. اما وضو را عرض کردیم، ایشان به این تصورند که وقتی «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»، وقتی بلند می شویم، اراده ی نماز می کنیم، «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»، امر آمده است. پس این امر برای وجوب است و این وجوب هم وجوب غیری است. اشکال ندارد که وضو قبل از وقت استحباب نفسی داشته باشد، بعد از وقت وجوب غیری داشته باشد. چرا؟ چون امر به اصطلاح استحبابی به ذات وضو خورده، امر غیری هم به ذات وضو خورده است. این فرض ایشان است.

عرض کردیم این فرض ایشان قابل قبول نیست، به خاطر این که درست است امر داریم، امر ارشادی است. این امر ارشادی را با امر تکلیفی و مولوی نباید اشتباه گرفت. «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» امر ارشادی است. یعنی اگر می خواهید طهارت حاصل بشود، این کار را بکنید. مراد امر تکلیفی نیست.

دیدم بعضی از آقایان در بحث این که امر به؛ نهی از شیء از عبادت یا معامله، مقتضی فساد هست یا نه، نوشته اند که خب خیلی عجیب است این بحث را مطرح کرده اند. از آن طرف هم می گویند که اگر نهی در جایی باشد، ارشاد است. خب پس این چطور مثلاً می گویند تحریم؟ مثلاً گفت: «لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه». وبر، این کُرک شتر را می گویند. وبر به آن می گویند. چون در روایاتی که مادر حیوانات داریم، یا وبر است مثلاً

همین به اصطلاح کُرک شتر و بعضی از حیواناتی که بعدها پیدا شد، آن هم مثل سنجاب، آن هم مثل کُرک شتر. لذا به آن حیوان، وَبَر می گفتند. وَبَر یعنی حیوانی که دارای کُرک است. این اصطلاح وَبَر به این جهت است. علی ای حال ما هم شعر داریم مثل گربه و این ها، هم صوف داریم مثل گوسفند، شعر مثل بز و هم وَبَر داریم مثل جناب شتر.

«لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه» که این جا هم می گوید خب آقایان گفته اند که این تحریم، اقتضا می کند فساد را یا نه. از آن طرف هم آقایان می گویند به این که این امر، این نهی در این جا ارشاد است به مانعیت و این که مثلاً مو و پشم شتری که؛ پشم و نمی دانم؛ مو و پشم و کُرکی که حیوان غیر ما لا یؤکل لحمه باشد، این مبطل نماز است، «لا تصلی». این دو تا بحث با همدیگر جور در نمی آیند. این آقایان توجه نفرموده اند. دو تا بحث در دو زمان و در دو فرهنگ است.

فرهنگ اهل سنت در سابق این بود که این را تحریم می گرفتند. «لا تصلی فی وبر ما...». آن وقت لذا بحث می کردند حالا که تحریم هست، دلالت بر به اصطلاح فساد هم می کند که نماز باطل است یا فقط تحریم، فقط منع است، زجر است؟ چیز دیگری نیست. این مال فرهنگ؛ الان اخیراً ۲۰۰-۳۰۰، ۲۰۰ سال شده است. در فرهنگ اخیر اصولین شیعه، «لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه» اصلاً تحریم نیست. ایشان توجه نکرده اند، این ها اصلاً عوض کرده اند بحث را. این یک بحثی است که اصولین قدیم اهل سنت داشتند با یک بحثی که اصولین جدید اهل شیعه داشتند، این دو تارا با همدیگر خلط کرده اند متأسفانه. یعنی این آقایان خلط فرموده اند.

که این بحثشان این است که اگر گفت: «لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه»، این خودش ارشاد است، نهی نیست. این ارشاد است به مانعیت. اصلاً نهی ارشادی است، نهی نهی مولوی نیست. آن ها چون ظاهر را نهی مولوی گرفتند، «لا تصلی»، ظاهرش نهی است، گفتند اگر نهی آمد، آیا این نهی دلالت بر بطلان می کند یا نه؟ این؛ چون آن تفکر بود که این نهی است، نهی تحریمی است. آیا تحریم دلالت بر بطلان می کند؟ در این تفکر جدیدی که در اصول شیعه آمده است، اصلاً نهی تحریمی نیست. ارشاد است به مانعیت. «لا تصلی فی وبر ما لا یؤکل لحمه»، یعنی پشم و موی حیوانی که غیر مأكول اللحم است، کُرکش، این مانع از صلاة است. صلاة با آن درست نیست.

لذا طبیعتاً اصلاً درش نهی مولوی ندارد، تحریم ندارد و لذا می گویند معنایش هم این است حالا اگر کسی در وبر ما لا یؤکل لحمه نماز خواند، فرض کنید در کُرک حیوانی مثل سنجاب یا چیزی که لا یؤکل لحمه است نماز خواند، خب این نمازش باطل است، نه این که کار عمل حرامی انجام داده است. اگر بعدش نماز صحیح خواند، نمازش درست است، مشکلی ندارد این اشاره به این نیست که عمل حرامی را انجام داده است. البته این هم بحثی می خواهد، خودش الان جایش این جا نیست، جایش این جاها آن جاست که بحثش متعرض می شویم.

علی ای حال اینجا هم مرحوم نائینی امر به این معنی گرفته است. آن در نهی بود، این جا در امر است. اولاً عرض کردیم «قُمْتُمْ» به معنای؛ تعجب است از مرحوم نائینی «قُمْتُمْ» به معنای اراده نیست، به معنای قیام نیست. «قُمْتُمْ» اشاره به مانعیت و این که جناب خواب، رافع حدث است. «قُمْتُمْ» در روایات دارد که مراد «قُمْتُمْ مِنَ النُّوم» است.

و لذا چون در ذیل آیه؛ این آیه مبارکه عطف هایش خیلی سخت است. «إِذَا قُمْتُمْ، وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ...» خب ببینید این جوری عطف ها را چه کار بکنند؟ لذا، البته ما بحثمان فقه نیست. بنا بر این تفسیر، این طور می شود: اگر از خواب بیدار شدید، در حالت عادی وضو بگیرید. اگر جنب بودید، غسل بکنید. از خواب؛ این هم «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا» عطف بر «قُمْتُمْ» است. یعنی از خواب بیدار شدید و جنب بودید. در درست است؟ «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى»، حالا از خواب بیدار شدید، مریض بودید یا حالت عادی یعنی وضو یا غسل، ولكن مریض هستید، نمی توانید وضو بگیرید. «أَوْ جَاءَ...» «أَوْ عَلَى سَفَرٍ»، یا در سفر بودید. البته در سفر را ظاهر آیهی مبارکه مطلق است، در روایات تقیید خورده که در دور و بر آب نباشد، حالا الی آخر بحث های فقهی اش. این ها همه اش عطف بر «قُمْتُمْ مِنَ النَّوْم» است. دقت فرمودید چه شد؟

پس آیه این است که اگر از خواب بیدار شدید، وضو بگیرید. جنب بودید، غسل بکنید. دو تا حالت هم فرض می کند: اگر مریض بودید یا در حالت سفر؛ البته مریض هم این ظاهر آیهی مبارکه مطلقاً، نه مریضی که مضر است، روزه برایش مضر است. بعضی ها گفته اند نه، مطلق مرض. مثل در باب روزه، در باب روزه هم مریض در؛ مریض داریم که مریض روزه نگیرد. بعضی ها مطلق مرض را گفته اند. داستان هایی را که نقل می کنند پیش امیر بصره رفته بودند منزلش، دیدند روزه می خورد در ماه رمضان. گفتند خب چرا روزه می خوری؟ گفت مریضم. گفتند تو که سالمی، گفت نه، این انگشت کوچکم درد می کند، چون این مرض پیدا شده است، این خودش در این آیه هم، مثل آن آیه ها بحث دارد. ظاهرش این است که ولذا ما اضر به الصوم، مریضی که صوم به او مضر باشد، نه این که مطلق مرض، حالا مثلاً انگشت کوچکش درد بکند.

علی ای حال این دو تا حالت، یعنی مجموعاً چهار حالت مال قیام از نوم است. این آیهی مبارکه را دقت بفرمایند. نمی خواستم این جا بگویم، ولكن از بس که عطف آیهی مبارکه اشکال پیدا کرده است، مجبور شدم بگویم.

یکی از حضار: در زمان نزول آیه که مطرخی نبود، بعدها این تعبیر شده است. عرب اول هم از زمان پیامبر می فهمیدند اگر اراده ی نماز دارید، بروید این کار را انجام بدهید.

اولاً خود آیهی مبارکه وقتی است که مسلمان ها ۱۰ سال بود در مدینه لا اقل نماز می خواندند. ظاهراً من توضیحاتش را عرض کردم. ظاهراً نزول آیهی مبارکه در سورهی مائده برای بیان ضابطه‌ی کلی بود؛ شاید بعضی از وقت ها بعضی از مسلمان ها تسامح می کردند. مثلاً اول دست هایشان را می شستند، بعد صورتشان را. این آیه آمد برای این که یک ضابطه مطرح کند اصول را. وضو و غسل را. «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ»، این دو تا هم عطف بر حالت نوم است. روشن شد؟

«أَوْ جَاءَ أَحَدٌ...» «أَوْ» عطف است بر «قُمْتُمْ». آن مال نوم بود، اگر از خواب بیدار شدید. از خواب بیدار شدید. دو: حالا از خواب نه، «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ». این عطف بر «قُمْتُمْ» است. حالا عطف بر «مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ» نیست که. دقت می کنید؟ خیلی چون آیه سخت است. عطف آیهی مبارکه خیلی سخت است، لذا من گفتم متعرض بشوم.

«أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ»، عرض کردیم لفظ غائط در کلام به معنای آن اصلاً چیزی که از انسان خارج می شود نستجیر بالله گرفتند. لکن اصل کلمه‌ی غائط یعنی پست. چون در آن زمان هنوز در منازل، توالت به این صورت نبود. می رفتند بیرون و در جاهایی می رفتند مثل نهر آبی، جایی، یک چیزی که پست است، زمین پست. نهرها که آب ندارد ها، خب به هر حال آب در آن جاری نیست. در مکان پست... «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا مَسْتَمْتُمْ النِّسَاءَ». این هم عطف بر این است. یعنی سه تا حالت است: قیام از نوم است، مجیء از غائط در حالت بیداری است، یا ملامسه‌ی نساء که در روایات تفسیر شده به آمیزش جنسی.

پس در حقیقت سه تا عنوان هست: «قم». آن وقت نوم را چهار فرض کرده است: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا»، «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»، «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ»، این دو تا. آن وقت «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً»، این «فَلَمْ تَجِدُوا» را به این به اصطلاح چهار تا؛ البته گفتم بعضی ها گفته اند اگر مریض بود، آب داشت باز هم باید وضو بگیرد یا غسل بکند. چون آیه قید زده: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ» قید زدند بر این که «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً». لذا اگر مریض؛ یک روایتی هم داریم که اسانید متعدد دارد، لیکن قابل قبول نیست، که امام می فرماید من به شدت مریض بودم، حتی نمی توانستم بلند بشوم. غلام ها گفتند من روی جای مغتسل بگذارند، آب روی من بریزند با این شدت مرض که من غسل بکنم. این رو ما نداریم. البته روایت خیلی سند هم زیاد دارد، لیکن همه اش محل اشکال است. توضیحاتش در فقه ان شاء الله. اما در فتوا این رو نداریم. این نیست.

ظاهر این آیهی مبارکه این است که اگر مریض بود، آب پیدا نکرد. اما اگر مریض بود، آب پیدا کرد، بلغ ما بلغ باید وضویش را بگیرد یا غسلش را بکند. ظاهرش این طوری می گوید. «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» به این چهار تا اخیر می خورد، «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ». علی ای این هم تفسیر آیهی مبارکه راجع به عطف ها. اگر این باشد، دیگر این هم مطلبی که مرحوم آقای نائینی فرموده اند، دیگر کلاً از بین می رود.

و بعدش هم حالا با قطع نظر از این تفسیر که من عرض کردم خدمتتان، اصلاً می گوید «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُطَهِّرَكُمْ». اصلاً تصریح دارد پس این اوامر، ارشاد هستند برای حصول طهارت. امر نیستند دیگر این بحثی که ایشان می فرمایند. یک وجوب غیری تصور فرموده اند. «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا»، این غَسْل، غَسْل وضو برای وجوب غیری باشد. این خلاصه ی بحث ما با ایشان بود.

بله، این مطلب اول ایشان، ضابطه ی تبدل «كما لو نذر صلاة الليل». این مثال دوم ایشان، نذر صلاة الليل است. «فإن الأمر الاستحبابي إنما تعلق بذات صلاة الليل»، این مطلب ایشان درست است. امر به آن خورده است. «لأنها لا بما أنها مستحبة» به خودش. «والنذر أيضاً إنما يتعلق بذات...». نذر هم به ذات تعلق پیدا می کند. این مطلب، مطلب ایشان روشن نیست. نذر تعلق می کند به صلاة الليل با عنوانی که امر مستحب دارد نه این که ذات صلاة.

و عرض کردیم یک نکته ای را که باز در ذهن این بزرگواران نیامده است، نکته ی فرق بین اعتبار قانونی با التزام شخصی است که از این جا شده است. نذر جزء التزامات شخصی است. وفای به نذر، امری که در بابش داریم، امر تکلیفی است. تکلیفی است که انسان وفای به نذر کند؛ لیکن این امر، امر به اصطلاح؛ اولاً این امر خودش توصلی است، تعبدی نیست. این خورده به التزام شخصی. نذر خودش التزام؛ پس این که ایشان می گوید «والنذر تعلق به، والنذر أيضاً إنما يتعلق بالذات...»، نذر تعلق به صلاة مستحب خورده، به عنوان صلاة بنفسه نیست. «ما كان من نذر لله» باید عمل مستحبی باشد، بدون استحباب نمی شود. «والنذر أيضاً إنما يتعلق بذات...» به ذات نماز. اما این ربطی ندارد، چون نذر حالا فرض کنید به ذات نماز خورده، فرض کنید حالا من باب مثال به اعتبار «الصلاة قربان كل تقى». فرض کنید به ذات نماز خورده است. اما مشکل اساسی این جا که به اصطلاح وفای به نذر را ما می خواهیم.

و عرض کردیم ظاهراً مرحوم نائینی این مطلب را که فرموده اند، روی همان ذهنیتی است که در کتب فقه آمده است که اقسام صلاة واجب را که نوشته اند، ما «تجب بالنذر و شبهه». ظاهراً ذهنیشان این است. چون در آن جا اقسام صلاة واجب، آن جا وجوب به خود صلاة خورده، این جا هم خیال کرده اند وجوب به خود صلاة خورده است. ظاهراً ذهنیت ایشان این باشد.

بله. «لأنها، بل إذا لا يمكن أن يتعلق النذر بصلاة الليل بما أنها مستحبة...»، تصادفاً همین معقول است. «لأنها تصير بالنذر تصير... تصير واجبة». دقت کردید؟ این رو همان ذهنیت، چون در کتب فقه؛ و من عرض کردم پیگیری که کردیم می رسد به قرن سوم، چهارم در صوم البته که خود ذات عمل واجب می شود. و در کتب فقهی این آمده است، من جمله عروه که در زمان ما بوده است در زمان مرحوم نائینی. عروه هم همین مطلب را دارد، صاحب عروه قدس الله نفسه، که این خودش واجب می شود.

«لأنها بالنذر تصوير واجبة». نه، به نذر واجب نمی شود، وفای به نذر واجب است. دو تا عنوان است: صلاة اللیل مستحب است، وفای به نذر هم واجب. و لذا وقتی دو تا عنوان شد، از بحث اجتماع امر و نهی خارج می شود. در بحث اجتماع امر و نهی عرض کردم رکن رکینش این است: یک امر وحدانی باشد، از یک حیثیت به آن امر بخورد، از یک حیثیت به آن نهی بخورد. این یعنی اجتماع امر و نهی.

و لذا مرحوم آقای خویی قدس الله سره می فرمایند در باب نماز، مثلاً قرائت. قرائت از یک مقوله است، تصرف در مال مردم مقوله ی دیگری است. این ها اتحاد مقولی؛ حالا مثلاً تصور ایشان. رکوع هم همین طور. در سجده ایشان قبول دارند که در سجده، نماز با غضب یکی می شود. سرش هم این است، عرض کردم در باب سجده سه تا مبنا مطرح است. این ها مبانی فقهی دارد. یک مبنا ی سجده این است که در سجده شما خم بشوید روی زمین، ولو به زمین نرسد. فرض کنید مثلاً ۳ سانتیمتر، ۴ سانتیمتر به زمین مانده است، همین مقدار که سرتان را خم کرده اید تا آن جا، این می شود سجود.

عرض کردم یک آقایی در کربلا بود که مثلاً وقتی وارد حرم سیدالشهدا می شد، آن در به اصطلاح پاشنه ی در را می بوسید. یکی از آقایان کربلا نظرش این شد که این سجده است، سجده برای غیر الله و حرام است، نکته اش این بود، چرا؟ چون آن پاشنه ی در حدود ۳ سانت، ۴ سانت بالاتر بود از زمین. خب اشکال کردم پیشانی اش به زمین نرسیده، پیشانی اش به پاشنه ی در رسیده، این به اصطلاح سجده نیست. ایشان نه، عبارات بعضی از قاموس را آورده بود چاپ کرده رساله اش را، من دیده ام، نمی خواهم حالا توضیح بدهم. غرض، یک رأی اول این است.

رأی دوم این است که سجده این است که انسان نه، این مقدار خم بشود که پیشانی او هم تراز با زمین بشود. این هم رأی دوم. رأی سوم که نه، باید یک فشاری هم بدهد، برسد به زمین، یک اعتمادی روی زمین داشته باشد. این مبنا ی خویی روی مبنا ی سوم است. معلوم شد؟ که سجده تصرف در زمین است. این روی مبنا ی سوم است، روی آن دو مبنا ی اول، دو مبنا ی اول معنا ندارد مطلب ایشان. لذا ایشان نظر مبارکشان این است که آن اتحاد، به اصطلاح آن چیست؟ اتحادی چیست؟ ترکیبی اتحادی. آن ترکیب اتحادی فقط در سجده محقق می شود، در رکوع و سجود ترکیب انضمامی است. و لذا نظر مبارکشان این شد که در مثل صلاة میت که سجده ندارد، در مکان غصبی اشکال ندارد. صلاة میت در مکان غصبی، چون سجده ندارد صلاة میت، آن دیگر اشکال ندارد. صلاة، روشن شد سر فتوا؟

یکی از حضار: مواضع شش گانه ی دیگر چطور می شود؟ چون سجده که فقط پیشانی که نیست، مواضع سبعة است.

آیت الله مددی: آن هم می شود دیگر، حالا خواهی نخواهی آن ها هم می گوید مهم؛ آن هم همین نکته را دارد مواضع سبعة.

علی ای حال نظر مبارک ایشان این است که آن ترکیب اتحادی که امر وحدانی می شود، لذا ایشان می گوید این امر وحدانی نمی شود هم مأمور به باشد و هم منهی عنه. این رأی مشهور است که نسبت به مشهور داده شده است، حالا صحت و سقمش باشد. ایشان می گوید اصلاً نمی شود در مقام ملاکات جمع بشود. و لذا که عرض کردیم ایشان اشد انواع امتناع است. یعنی امر وحدانی نمی شود هم ملاک حرمت داشته باشد و هم ملاک وجوب. ایشان در مقام ملاک اشکال دارد، آقایان می گویند در ملاک امر، نمی شود هم امر تعلق پیدا کند هم نهی، روشن شد؟ آقای خویی رفته اند روی مقام ملاکات، اصلاً در مقام ملاکات جمع نمی شوند. اشکالش در مقام ملاکات است. این راجع به این مطلبی که ایشان فرموده است. چرا؟ چون در این جا یکی می شود.

البته در لباس غصبی مطلقاً قائلاً اتحاد دارد ترکیب. یعنی مکان غصبی را با لباس غصبی فرق گذاشته اند. چون در لباس پوشیده لباس را، دارد رکوع می رود، همین که رکوع می رود، تصرف در لباس غصبی است. روشن شد آقا؟ پس ایشان بین لباس غصبی و مکان غصبی فرق گذاشتند روشن شد؟ فرق گذاشته اند، البته عرف که فرقی نمی گذارد، مبحث فرمودند بزرگواران. علی ای حال پس در لباس غصبی، در تمام اعمال ترکیب اتحادی است، اما در مکان غصبی در خصوص سجده و مشکلاتی که درست کرده اند.

پس این مطلب، وقتی در این جا خب آقای خویی برگشتند تو این مسئله، چرا؟ چون آقای خویی متعرض که یعنی حالا ظاهراً حالا یادم نیست در چه نوشته اند، نگاه کنید شرح عروه چه نوشته اند. اما به نظر من روی هم نکته اش این باشد که استحباب خورده به ذات صلاة اللیل و وجوب خورده به وفای به نذر، اصلاً عنوان دیگری است و هیچ ربطی به هم ندارند.

این که ایشان نوشته اند: «لأنها بالنذر تصیر واجبة»، این «بالنذر تصیر واجبة» اشکال است. ذات صلاة واجب نیست، وفای به نذر واجب است. اصلاً دو تا مفهومند. ذات صلاة مستحب است و لذا تصیر فلا یمكنه اتیانها بهیئة الاستحباب بل یمكن، چرا لا یمكن؟! می گوید خدایا، وفای به نذر، من نماز شب مستحب به جا می آورم قرءةً إلى الله، این چه؛ همین هم درست است اصلاً. «فلا یمكنه اتیانها بهیئة الاستحباب»، این روشن نیست این مطلبی که ایشان فرموده اند. «فلا بد من أن يتعلق النذر بالذات». عرض کردیم این لابدیت هایی که این ها می فرمایند، این روی همان زمینه ای است که در کتب فقهی نوشته بودند: صلاة مثلاً صلاة لیلیه و صلاة آیات واجب است و من جمله صلاة نذر، این هم واجب است. چون همه را یک سنخ گرفته بودند، تصور این کرده اند مرحوم نائینی، روشن شد اصل اشکال که این وجوب هم به ذات صلاة خورده، مثل بقیه اقسام. پنج تا یا شش تا آورده اند، در بقیه اقسام وجوب به ذات صلاة خورده، این جا هم وجوب به ذات صلاة خورده است، روشن شد چیست؟ این پس ذهنیتی که ایشان دارند، یک ذهنیتی است از عبارت فقها.

یکی از حضار: مسلم دیده‌اند.

آیت الله مددی: آها، مسلم مطلب را دیده‌اند. چون همه نوشته‌اند، همه‌ی فقها، دیگر از قدیم نوشته‌اند تا زمان ما، شرایع و غیر شرایع نوشته‌اند تا زمان ما، روشن شد؟ لذا ایشان خیال فرموده‌اند که این جزء مسلمات است. نه، این جزء مسلمات نیست و مطلب درستی هم نیست.

«فیکون الأمر الوجوبی الجائی من قبل النذر متعلقاً بعین ما يتعلق به الأمر الاستحبائی»، روشن شد؟ همه‌اش اشکال دارد. «فیتبدل الأمر الاستحبائی إلى الأمر الوجوبی». بلکه صحیح این است که امر وضو امر استحبابی است، «الوضوء نور»، و این امر استحبابی قبل از وقت و بعد از وقت فرق نمی‌کند. فرقی این است که بعد از وقت، یعنی فقط وقت نیست، حالا شما می‌خواهید مس قرآن بکنید، بنا بر این که مس قرآن برای غیر متطهر نمی‌شود، آن‌جا هم باید وضو داشته باشد، فرق نمی‌کند. نماز هم همین طور. نماز شرطش طهارت است. بحث این نیست که وضو امری داشته باشیم به وضو.

«فینقلب الأمر الاستحبائی إلى الأمر الوجوبی و یکتسب الأمر الوجوبی التعبدیة...» و بعد مطلب دیگر این که این امر وجوبی تعبدی هم می‌شود، چرا؟ چون آن صلاة تعبدی بود، این هم جزء شرایطش است دیگر، پس این هم می‌شود تعبدی. «کما اکتسب الأمر الاستحبائی الوجوب». تمام مطالب ایشان، سرتاسر مطالب ایشان غیر صحیح است. تعبدیتی که؛ عرض کردیم امری که تعلق می‌گیرد به مرکبی که شرایط هم دارد، منحل نمی‌شود. ما به اجزا قبول نکردیم، چه رسد به شرایط. در باب شرایط هم قبول؛ البته نظیر این بحث را ما در معاملات داریم. در معاملات خیلی تاثیرگذار است. در عبادات تاثیر دارد، اما در معاملات؛ یعنی معاملات این طوری است، اگر شما امر مرکب را انحلالی گرفتید، نظیرش هم تو معاملات می‌آید. تو معاملات نظیر دارد.

مثلاً وقتی می‌گوید این خانه را به شما فروختم به ۱۰۰ میلیون تومان به عنوان مثال، می‌گویند انحلال پیدا می‌کند. مثلاً دیوارهایش ۱۰ میلیون تومان، برقش ۱۵ میلیون تومان، آن یکی‌اش مثلاً ۲ میلیون تومان، مجموعاً منحل می‌شود به حسب اجزا. و بعد در باب معاملات، منحل می‌شود به حسب اجزا (یک)، به حسب اوصاف (دو)، به حسب شروط (سه). آن‌جا ما متعرض شدیم مفصلاً، که آیا امر در باب معاملات، انشاء در باب معاملات، آیا منحل می‌شود؟ انحلال آن‌جا به سه چیز است.

مثلاً اوصاف، مثل این که این خانه را به ایشان می‌فروشد، می‌گوید این خانه ۱۰ متر با خیابان فاصله دارد، لذا می‌فروشد ۱۰۰ میلیون تومان. اما وقتی می‌خواهد برود تحویل بگیرد، می‌بیند ۲۰۰ متر فاصله دارد. می‌گوید آقا به خاطر ۲۰۰ متر فاصله، ۱۰ میلیون تومان کم می‌کنیم، انحلال پیدا می‌کند. این را گفتید ۱۰ متر فاصله‌اش باشد، الان ۲۰۰ متر فاصله دارد. آن وصف را ندارد. دقت کردید؟ پس چون آن وصف را ندارد، به خاطر آن

وصف کم می کنیم. آن انشای شما منحل می شود، هم به اجزای خانه، هم منحل می شود به اوصافی که داشته. روشن شد؟ این در باب معاملات شبیه عبادات. این امر در آن جا منحل می شود به سه چیز: یکی به اجزای آن مال، مثل این که خانه ای خریده ۱۰۰ میلیون، دیوارش این قدر، برقی این قدر، آلومینیومش این قدر، آهنگش این قدر، مجموعاً جمع بکنید ۱۰۰ میلیون، منحل می شود. یکی هم اوصاف، مثل این که گفت این خانه ۱۰ متر با خیابان فاصله دارد، بعد که خرید ۲۰۰ متر فاصله داشت. می گوید آقا به خاطر این که این فاصله نیست، من ۱۰ میلیون تومان کم می کنم، می شود ۹۰ میلیون تومان. آن ۱۰۰ میلیون تومان، روشن شد؟ منحل می شود روی اوصاف.

و کذلک منحل می شود روی شرایط. شرایط مثل این که می گوید آقا این خانه را فروختم به ۱۰۰ میلیون، به شرطی که شما برای من ۵ تا نامه بنویسید، این بعد نمی نویسد. می گوید آقا چون ۵ تا نامه ننوشتید، ۵ میلیون تومان کم می کنم، دقت کنید؟ آن ۱۰۰ میلیون منحل می شود به خانه و به حسب این شرطی که کردید. یعنی اجزای خانه، اوصاف خانه، شرطی که در معامله است، روشن شد؟ شبیه این انحلال که این جا می گوئیم، آن جا هم هست. شبیه این انحلال که این جا می گوئیم، امر به صلاة منحل می شود به رکوع و سجود و قرائت، شبیه این انحلال آن جا هم هست. لیکن در آن جا سه چیز است: اجزای آن مال، اوصافش و شروطش. که اگر اجزا، مثلاً بعضی ها؛ مثلاً گفت آقا این خانه را فروختم، بعد می بیند سیم کشی برق ندارد. می گوید چون سیم کشی برق ندارد، ۱۰ میلیون تومان کم، ببینید این به حسب اجزا. خانه دید مثلاً آن اوصافی ندارد که ایشان گفت ۱۰ متر خیابان فاصله داشته باشد، می گوید ۱۰ میلیون تومان کم، این می شود اوصاف. شرط کرد که ۵ تا نامه بنویسد، نمی نویسد، می گوید آقا به خاطر این که نامه ننوشتی، من ۵ میلیون تومان کم می کنم، این به حسب شروط.

یکی از حضار: شما در معاملات قبول می فرمایید؟

آیت الله مددی: اصلاً و ابداً هیچ کدامش. در باب معاملات هم قبول نکردیم.

نه به حسب؛ البته در خصوص وصف و صحه دلیل داریم، که اسمش خیار عیب است. خیار عیب هم همین است دیگر. یک چیزی را فروخت که سالم باشد، بعد معیوب درآمد. وصف صحت، و لذا عرض کردیم اگر روایت نبود، وصف صحت خیار نداشت. یعنی خیار مخصوصی داشت. و آن خیار، عرض کردیم جمیع اقسام خیارات، ثنایی هستند. طبیعت خیار این طور است: یا قبول کن یا رد کن، یا امضا یا رد. مثلاً می گوید آقا این وصفی را که ایشان گفت، گفت ۱۰ متر با خیابان فاصله داشته باشد، الان ۲۰۰ متر فاصله دارد. می گویند خیلی خب، می گوید آقا من مابه التفاوتش ۱۰ میلیون تومان را کم می کنم، می گویند نه، نمی شود مابه التفاوت نه. یا قبول کن یا همین وصفی که تخلف کرده، تخلف وصف، یا رد کن، یا امضا کن یا فسخ کن.

یکی از حضار: در عرف رایج است استاد.

آیت الله مددی: که چه ؟

یکی از حضار: که همین مثلاً ارش

آیت الله مددی: ارش در وصف صحت است. ببینید با همدیگر قرار می گذارند بحث دیگری است، بحث قانونی و دادگاه رفاع بکند از او، این بحث را ما داریم می کنیم. دقت کردید چی شد؟

اگر می گویند آقا شما تخلف شرط کردید، می گویند خیلی خب خيار تخلف شرط. شما می توانید این را یا فسخ کنید یا امضا، دقت کنید. تمام خيارات بدون استثنا مثل خيار مجلس، حیوان، تمام خيارات ثنایی هستند. ثنایی یعنی چه اصطلاح بنده است؟ یعنی یا امضا کن یا قبول کن یا رد کن. الا خيار عیب، خيار عیب ثلاثی است. می تواند ما به التفاوت بگیرد ارش، این که ایشان گفت ارش، این در خيار عیب است، در وصف صحت است، این قبول است. این هم چرا؟ چون تعبد است. اگر تعبد نبود، می گفتیم این هم ثلاثی است. یا قبول کن یا رد کن.

خيار حیوان هم همین طور. این حیوان یک روز، روز دوم معلوم شده که دیگر مثلاً یک چیز خاصی دارد که مرغوب نیست، عیب نیست. می گوید آقا می خواهم رد کنم، می گوید و ما به التفاوت، می گویند نمی شود، یا امضا یا رد، یا امضا یا رد. الا وصف صحة. در وصف صحت هم چون دلیل داریم، اگر دلیل نداشتیم آن هم مثل بقیه ی خيارات بود، ثنایی بود. پس ضابطه ی مطلب یادتان آمد؟ در تمام مواردی که تخلف می شود، خيار دارد اما خيارش ثنایی است. نمی تواند از مبلغ کم بکند. الا در خيار عیب. در خيار عیب می تواند ما به التفاوت کم بکند، آن هم چون روایت دارد.

تنها خياری که ثلاثی است و تنها وصفی که مضموناست به ازای آن مال قرار می گیرد، وصف الصحة است. بقیه ی اوصاف نه. بقیه ی اوصاف اگر خيار تخلف وصف شد، خيار دارد اما یا امضا یا رد. حالا ما وارد بحث خيارات نمی خواستیم بشویم، این هم یک قاعده ی کلی در باب معاملات. چون این جا ما انحلال داشتیم، امر به صلاة را مرحوم نائینی گفت منحل می شود به حسب اجزا و به حسب بعضی شروط مثل طهارت، مثل وضو، منحل می شود. ما به این مناسبت خوب شد یادمان آمد، تو ذهنم نبود بگویم، این در باب معاملات هم این انحلال را داریم. لیکن در باب معاملات: اجزا، اوصاف، شروط. سه چیز است. هیچ کدامش به اصطلاح چیز نمی شود، موجب به اصطلاح ما به التفاوت نمی شود الا وصف صحت. تخلف اجزا، تخلف شروط، تخلف اوصاف، هیچ کدام موجب خيار به آن معنی نمی شود.

بعد ایشان فرموده اند مرحوم نائینی: «اكتسب التعبدية...» این مطلب هم قابل قبول نیست. «ويكتسب الأمر الوجوبي التعبدية كما اكتسب الأمر الاستحبابي الوجوب». این مطلب ایشان هم درست نیست، آن یک چیز است و این یک چیز است.

«فإن الأمر النذري ولو كان توصلياً...» عرض کردیم وفای به نذر دلیلی نداریم که تعبدی باشد، «لأنه. لا، إلا أنه إنما تعلق بموضوع عبادي اكتسب التعبدية. فتأمل». بنده عرض می‌کنم «فتأمل» از اول مطلب تا آخر مطلب. ایشان آخرش هم فرموده‌اند «فتأمل»، انصافاً «فتأمل» از اول مطلب تا آخر مطلب! تمام مطلب ایشان محل تأمل است.

فتحصل، وقت هست یا نیست نمی‌دانم چطوری است، «فتحصل أن تبدل حكم إلى غيره إنما يكون مع وحدة المتعلق». بله، عرض کردم این مطلب ایشان درست، تا کجا پیدا بشود؟ «وتعلق الثاني بعين ما تعلق به اما اذا لم يكن كذلك». آن قبلی هم لم يكن كذلك. «بل تعلق الثاني بما تعلق به الأول بغير كونه مأموراً به بالأمر الأول، ففي مثل هذا لا يعقل التبدل، كما في صلاة الظهر...» «حيث اجتمع فيها أمران». معروف بین فقها این است که نماز عصر مقید است به این که قبلش ظهر باشد. البته یک قول خیلی شاذی هم داریم، شاید قول نباشد احتمال، که نماز ظهر هم مقید است که این که بعدش عصر باشد، این را نداریم حالا، اما بعدیت؛ قبلیت ظهر تقریباً مسلم است، «إلا أنها هذه قبل هذه». باید نماز ظهر...

و لذا، اگر کسی مثلاً در وسط وقت حواسش نبود، نماز ظهر را خواند؛ نماز عصر را اول خواند، بعد نماز ظهر را خواند، بنا بر فتوای مشهور نماز عصری که خوانده باطل است. بنا بر آن فتوای شاذ، نماز ظهرش هم باطل است. بنا بر فتوای شاذ. آن نه، نماز ظهرش درست است به هر حال اشتباه کردم. ایشان اگر این کار را کرد، اول نماز عصر را خواند حواسش نبود، بعد نماز ظهر را خواند، بعد باید نماز عصر را بخواند. چون نماز عصر این قید در آن آمده که بعد از نماز ظهر باشد. شرط نماز عصر این است که بعد از نماز ظهر باشد. و لذا حتی اگر وارد نماز عصر شد، بعد یادش آمد که نماز ظهر نخوانده، برگردد به نماز ظهر چون باید اول باشد. و الی آخر آثاری که دارد

«أمر تعلق بذاتها وهو الأمر النفسي عبادي الذي لا يسقط إلا امتثاله والتعبد به، ولمكان كون صلاة الظهر مقدمة لصلاة العصر...» این مقدمی بودن روشن نیست، یعنی شرط وجودی اش است، «حيث إن فعلها شرط لصحتها...» شرط وجودی است، «قد تعلق بها أمر آخر مقدمي»، به اصطلاح این‌ها را مقدمات داخلیه می‌گویند، امر دیگری که مقدمی. «ولكن الأمر المقدمي قد تعلق بصلاة الظهر بغير كونها مأموراً بها بالأمر النفسي، وبوقوعها عبادة امثالاً لأمرها النفسي، حيث إن ذات صلاة الظهر لا تكون مقدمة لصلاة...» الی آخره دیگر من مطلب بقیه‌اش را نمی‌خوانم.

یک مطلبی دیگر ایشان دارد: «وكذلك الحال بنسبة إلى الصوم...» عرض کردیم آن جا اصلاً این نکته نیست که ایشان تبدل بخواند مطرح کند «بنسبة إلى الصوم حيث يكون للاعتكاف». البته اعتکاف هم امرش شرعی است، لیکن تعبد آمده که اگر دو روز اعتکاف کرد، روز سوم واجب است. راجع به صوم شرط اعتکاف است، و شرط وجوب نیست. «ومثل ذلك أيضاً الأمر الإجمالي». باز یک مثال دیگر زدند ایشان: امر اجاری، «أن استنجار

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۱۴۰۵/۰۷/۱۴ - ۲۰۲۶/۱۰/۰۶

موضوع: خارج اصول فقه -

صفحه ۱۲

جلسه: ۱۷

شخص لعبادة». این امر اجاری هم از قبیل به اصطلاح التزامات شخصی است، عقد است دیگر، التزامات؛ این اشتباه آنجا تکرار شد، این جا هم باز دوباره تکرار می شود. فردا مطلب ایشان را تمام می کنیم و می رویم در بحث بعدی ان شاء الله تعالی، باذن تبارک و تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين